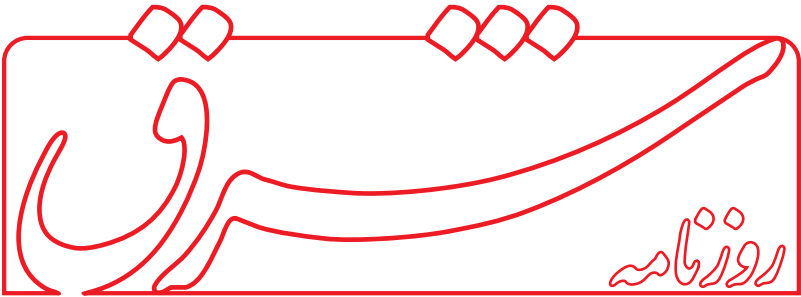




روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶
تلفن: ۰۹۲-۸۸۶۵۴۳۹-۸۸۸۸۰۷۱۹-۸۸۸۸۰۷۱۹-۸۸۱۹۲۸۷۷
امور مشترکین: تلفن: ۰۲۲-۸۸۸۱۴۲۳۰
توزیع شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۰۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ گل‌ریز تلفن: ۰۶۶۷۹۵۴۴۲
www.sharghdaily.ir

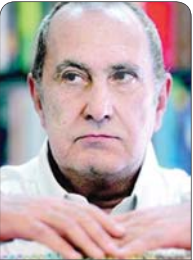
تهران : اذان ظهر ۱۳۰۸ اذان مغرب ۱۳:۰۴ اذان صبح فردا ۴:۰۷ طلوع آفتاب ۵:۵۳



سه‌شنبه ۱۱ تیر ۱۳۹۲ ۲۳ شعبان ۱۴۳۴ ۲۰ جولای ۲۰۱۳ سال دهم شماره ۱۷۷۱ صفحه ۱۶

«بهمن فرزانه» اعلام باز‌نشستگی کرد

ایستاً: بهمن فرزانه پس از پنج دهه فعالیت در زمینه ترجمه، از بازنشستگی در این عرصه خبر داد. این مترجم و نویسنده پیشکسوت عنوان کرد: من سالخورده شدمام و تاکنون بیش از ۸۰ کتاب ترجمه کرده‌ام. دیگر نمی‌خواهم ترجمه کنم. بعد از سال‌ها کار، خسته شدمام و ترجیح می‌دهم در ایران بمانم و استراحت کنم. به اعتقاد من، ادبیات و سینما به پایان رسیده است و دیگر رمان خوب پیدا نمی‌شود؛ اگر جسته و گریخته آثار ادبی خوبی هست، اینها مانند جرقه‌های آتش پیش از خاموشی است.



مرگ مولف

۵۲ سال پس از خالق «پیرمرد و دریا»

این ناقوس مرگ کیست؟



مهدی غبرایی

● درباره «ارنست همینگوی» آنقدر گفته‌اند و نوشته‌اند که حرف تازه‌ای برای گفتن نمی‌ماند. وانگهی من هم چندان اهل نقد و نظر نیستم. پس برویم سراغ یاد و خاطره قدیمی‌ترین ترجمه‌ای که از آثار «همینگوی» سراغ دارم، «زندگی خوش و کوتاه فرانسیس مکومبر» و چند داستان دیگر است با ترجمه «اراهیم گلستان» و اگر حفظ‌ام درست یاری کند، هم او جزو اولین کسانی بود که «ارنست همینگوی» را به‌درستی شناخت و به فارسی‌زبان معرفی کرد – هرچند امروز حتماً خود ایشان هم به آن ترجمه ایرادهایی دارند، اما درک فضای داستان‌های «همینگوی» با توجه به زمان ترجمه بی‌نظیر بود – بعد داستان‌هایی با ترجمه «حمید صاحب‌جمع» و «منصور مصلحی» که از لحاظ شناخت دنیای همینگوی گام‌های زیادی از «گلستان» عقب‌تر بود. کمابیش همزمان «پیرمرد و دریا» با ترجمه «خ. یحیوی» را انتشارات معرفت وارد بازار کرد. نام مترجم دیگر دیده نشده ولی آن ترجمه هم به هر حال در آشنایی بیشتر ما با دنیای «همینگوی» و یکی از شاهکارهایش گام‌های اولیه را برداشت. (سال‌ها بعد ترجمه استاد نجف دریابندری از راه رسید)

گویا آن زمان کلاس نسیم سابق دبیرستان بودم و در آستانه انتخاب رشته ادبی، که در شهر ما لنگرود، همزمان دو کتابخانه شیروخورشید سرخ و کتابخانه شهرداری افتتاح شد و هر دو پاتوق ما بود. در کتابخانه شیروخورشید بود که اولین‌بار «زنگ‌ها برای که به صدا درمی‌آیند» با ترجمه «رحیم نامور» به دستم رسید. یک هفته‌ای با این کتاب سرمست بودم و کوه‌های اسپانیا را همراه «اربرت جوردن» و آن گروه چریکی که به آن پیوسته بود (پابلو، آن چریک عالمی دایم‌الخمر بی‌سمت‌وسو و شبهبهرانگیز، زنش، از زن‌های بی‌نظیر و یکه در ادبیات قرن بیستم، ماریا و دیگران) درمی‌نوردیدم و با حسرت ناظر مرگ «اربرت جوردن» بودم که ناقوس مرگ برای او و ما به‌صدا درمی‌آید و بعد «وداع با اسلحه» با ترجمه نجف دریابندری (شاید چاپ دومش به صورت کتاب‌های جیبی) را خریدم و هرگز گریز از جنگ در آن هوای بارانی و مه‌آلود ایتالیا و عشق «هنری» و «کاترین» و مرگ «کاترین» یا یادم نمی‌رود. «زنگ‌ها». هم بار دیگر در سلسله کتاب‌های جیبی چاپ شد و بار دوم در همان زمان انتشار در کنار دریا (چمخاله) خواندمش. (سال‌ها بعد فهمیدم این رمان خلاصه شده است.) «داشتن و نداشتن» و «به راه خرابات در چوب تاک» – آن سوی رود و در میان درختان – با ترجمه پرویز داریوش هم جزو کتاب‌های سازمان جیبی چاپ شد و «هری مورگان»، این باغی در آستانه آگاهی اجتماعی و «سرهنگ کنتول» پیر خسته از جنگ و جدال هر کدام نقش‌هایی ماندگار در خاطرم گذاشتند...

به هر حال از «همینگوی» هنوز می‌توان نکته‌ها آموخت. او در زمان خود بدل به اسطوره‌ای شده بود و هنوز هم در سبک سرسرات و بی‌شلیه‌پیلهاش کم‌نظیر است. از نکته‌های دیگر زندگی‌اش این است که ماجراجویی بی‌نظیر بود و از تجربه مستقیم و بی‌واسطه خود می‌نوشت.

جالب است بدانید که چهار، پنج سالی است رمان «این ناقوس مرگ کیست؟» (همان «زنگ‌ها». بی سابق) و «داشتن و نداشتن» را این‌بار خود ترجمه کرده‌ام و در چم‌وخم‌های وزارت‌خانه مربوطه گیر کرده است. پوشیده بگویم، من که نمی‌توانم به قهرمان‌های همینگوی شرب حلال بنوشانم، یا به آنها بگویم دست از پا خطا نکنند تا مبدا عده‌ای خیالاتی شوند! امیدوارم کسانی باشند که با منطق و عقلانیت این اشکال تراش‌ها را رفع کنند و به نیاز مبرم اهل قلم و اهل کتاب پاسخ در‌خور و مثبت بدهند.

کاخ گلستان با ثبت در یونسکو «گلستان» می‌شود؟

سعید برآبادی: تهران حالا می‌تواند کلاش را بالاتر بگذارد. این شهر تاریخی که از قضا به دست قاجارها، عنوان پایتختی ایران را از آن خود کرد، حالا درانه‌ای در قلب خودش کشف کرده که جهانیان آن را در فهرست ارزشمندترین ساخته‌های دست بشری، به فهرست «یونسکو» افزوده‌اند. اما ثبت «کاخ گلستان» در فهرست میراث‌فرهنگی جهانیان آنچنان که بایدو شاید، دیده و پرداخته نشد چراکه هستند آثاری در سراسر ایران که سال‌هاست در این فهرست جهانی قرار دارند اما همچنان از تیغ تیز تخریب می‌ترسند و از سسوی دیگر، بسیاری از دلسوزان میراث‌فرهنگی معتقدند ثبت آثار در این فهرست، جنبه‌ای فرمالितه و نمادین دارد و نمی‌تواند برای کشوری که با بحران گردشگر ورودی مواجه است، مفید واقع شود. در کافه نذر این هفته از کارشناسان میراث‌فرهنگی پرسیده‌ایم که ثبت کاخ گلستان چه نتایجی می‌تواند برای میراث ایران و خصوصا تهران داشته باشد:



سیداحمد محیط‌طباطبایی◀ رییس ایکوم

مجموعه‌ای از عوامل مختلف در ثبت کاخ گلستان به‌عنوان اولین اثری که از پایتخت در فهرست یونسکو ثبت شده دخیل هستند که این اثر را در میان فهرست شاهکارهای انسانی خلق‌شده در جهان قرار می‌دهد. این کاخ برخلاف بسیاری از کاخ‌های جهان، محل تولید آثار هنری بوده و از یاد نبریم که در دوره‌های مختلف، بسیاری از هنرمندان آن عصر به دعوت پادشاهان قاجار، در این کاخ به تولید آثار مختلف هنری در رشته‌هایی چون موسیقی، عکاسی و نگارگری پرداخته‌اند. بنابراین در ۲۰۰ سالگی که این کاخ، مرکز حکومت بوده، کل آثاری که در این مجموعه از گزند حوادث مختلف در امان مانده‌اند آثاری هستند که در خود این کاخ آفریده شده‌اند. از سوی دیگر، این کاخ اولین کاخ پادشاهی بوده که بخشی از آن، جزو منظر شهری شده است و به همین خاطر در دوره‌های مختلف، ارزشی مردمی و جایگاهی والا در هنر مردمی نیز پیدا کرده است. با این همه در حال حاضر اصلی‌ترین نتیجه‌ای که ثبت این کاخ در فهرست یونسکو دارد توجه سازمان‌های مسوول شهری است که باید از این سرمایه شهری مراقبت بیشتری داشته باشند. کاخ گلستان با ثبت در معتبرترین فهرست آثار میراث‌فرهنگی جهان اکنون به یکی از مهم‌ترین سرمایه‌های پایتخت بدل شده و این اولین تجربه مدیران شهری در حفاظت از یک بنای ثبت‌شده در یونسکو است. شهرداری تهران و دیگر مسوولان برنامه‌ریز شهری، اکنون باید تمام تلاش خود را برای جلوگیری از واردشدن هرگونه خسارتی به این درانه تهران به کار گیرند.



محمدحسن طالبیان◀ مدیر دفتر ثبت آثار جهانی

توجهی که در فرآیند ثبت این پروژه از سوی مسوولان مختلف شهری و سازمان میراث شاهد بودیم قطعا اصلی‌ترین نتیجه ثبت این پرونده در یونسکو است اما به همین موضوع منتهی نمی‌شود چراکه این ثبت، جلوه «هموار کرده و حالا برای جهانیان روشن است که در نقطه‌ای در قلب تهران، یک شاهکار جهانی قرار دارد. از سوی دیگر، ثبت کاخ گلستان در یونسکو این امکان را به ایران می‌دهد که با شبکه گسترده ایده‌های تازه‌ای که در زمینه حفاظت از آثار تاریخی میان کشورهای دیگر وجود دارد، ارتباط پیدا کند و از تجربیات دیگر کشورها در این زمینه استفاده کند. مهم این است که حالا ما در شرایطی قرار گرفته‌ایم که قبل متفاوت است و از این به بعد مدیریت این مجموعه باید از پتانسیل به‌وجودآمده نهایت استفاده را انجام دهد. این ثبت، تنها بهانه‌ای است برای گسترش دامنه بافت بااهمیت تاریخی قلب پایتخت، از کاخ گلستان به محدوده بزرگ‌تری که حتی می‌تواند زنده‌کننده خاطرات میدان مشق نیز باشد. در تمام دنیا نیز وضع به همین منوال است، یعنی اول بخشی از یک بافت بزرگ به ثبت یونسکو می‌رسد و بعد دیگر بخش‌ها نیز به آن اضافه می‌شوند تا در نهایت یک مجموعه عظیم بتواند در دل یک شهر پیشرفته، شکوفا شده و مورد توجه گردشگران خارجی واقع شود.



علیرضا جعفری‌زند◀ باستان‌شناس و کارشناس میراث در قوه‌قضاییه

با ثبت یک اثر تاریخی در فهرست یونسکو نمی‌توان امیدوار بود که از گزند خسارت‌ها و دخل‌وتصرف‌های احتمالی به دور می‌ماند. همان‌طور که در مورد میدان نقش‌جهان این اتفاق افتاد. از یاد نبریم که این میدان یکی از قدیمی‌ترین آثار میراث‌فرهنگی کشور است که بیش از سه دهه از ثبت آن در فهرست یونسکو می‌گذرد اما گماکان با مساله افرارشته‌شدن برج جهان‌نما در گیر است که حیات این میدان را همچنان تهدید می‌کند. اما مشکل جدی‌تر از این حرف‌هاست، چراکه در این روزها، مترو نیز قصد دارد به حریم این میدان تاریخی و آثار معماری‌اش تجاوز کند که این موضوع به هیچ‌نوع قابل اغماض نیست. با نگاهی به مسایلی از این دست که آثار ثبت‌شده در فهرست یونسکو با آن درگیر هستند نشان می‌دهد ثبت صرف اثر در این فهرست، نمی‌تواند به ذات، کاری از پیش ببرد. اما اعتراف می‌کنم ثبت‌شدن کاخ گلستان و هر اثر دیگری در فهرست یونسکو بهتر از ثبت نشدن است چراکه با این روش می‌توان امیدوار بود حساسیت‌ها نسبت به بنا افزایش پیدا کرده و در صورت بروز مشکل، استفاده از امکانات رسانه‌ای برای جلوگیری از تخریب‌های احتمالی راحت‌تر شود. ثبت یک اثر در این فهرست تا زمانی که برای فردفرد ما به صورت ارزش درنیاید، نمی‌تواند بازدارنده باشد و همچنان نگرانی‌هایی درباره اثر ثبت‌شده ایرانی در یونسکو وجود دارد.



مخیرالدوله

حال «استاد محمد»؛ کمی بهتر

ایستاً: دختر محمود استادمحمد گفت: خوشبختانه توانسته‌ایم برای پدرم مقدار محدودی دارو تهیه کنیم اما امیدوارم دوباره برای تهیه دارو دچار مشکل نشویم. ما اسانا استادمحمد درباره وضعیت جسمی پدرش گفتیم. با نامه‌نگاری میان وزارت ارشاد و وزارت بهداشت و مساعدت این دو وزارت‌خانه توانستیم مقداری دارو از طرف وزارت بهداشت تهیه کنیم و امیدوارم این روند ادامه داشته باشد. او ادامه داد: از آنجا که داروی پدرم نایاب شده بود، حدود یک ماه دارویش را قطع کردیم که تاثیر بسیار

کافه نظر



احسان گنجی

ehsanganjij58@gmail.com

کمک‌های مالی اتحادیه اروپا به کشورهای عضو



زاویه دید

همه مشکلات جهان را به تنهایی حل می‌کنم



محمدعلی علوم

به یاد امثال خودم افتادم، اما آقای رییس‌جمهور آینده! شما صه ماها را نخورید، چون که صفر ارزشی ندارد، مبادا مبارک می‌اج مازک بد عمل کنند. آن وقت غمی بر غم‌های ملت افزوده می‌شود که از می‌اجنابت به مبارکی خوب عمل کرده است یا خیر؟!

و اما خطاب بعدی من به عده معدودی از مغرضان است که می‌دانم به غریزگی دچار شده‌اند. (و آن مرضی است غیرقابل علاج و علامتش این است که ابتدا دل را جنبه‌ای احسلس کردید خطاالرجال است و تصمیم گرفتید که مرا در مقام و مسوولیتی بگذارید، در صورتی که خودم نیز احسلس وظیفه کنم، به خدمتگزاری صادقانه می‌پردازم، چون که سوادم از خیلی‌ها بیشتر است. هفته قبل یک جلسه مهم فرهنگی برپا شده بود و یکی از مقامات مهم که با دریافت حقوق‌های عالی از چندین جا می‌کوشد تا به امور فرهنگی سروسامانی دهد، معتقد بود که نویسنده «بینوایان»، فردوسی است که جسمه‌اش را در تهران گذاشته‌اند و آن وقت یکی دیگر که ایشان نیز حقوق خیلی خوب می‌گیرد، گفت که خیر، فردوسی شاعر است و سروده که: «سعیدیا مرد نگونام نمیرد هرگز» آن وقت باز یکی دیگر از بزرگ‌مردان فرهنگ و هنر که مشاوره فرهنگی به سفارت‌های ما می‌دهد و دستی در ورز دارد، فرمود که سرانیداش آقای «جواد نگونام» است و نویسنده بینوایان، امرالدوناست که در هنگام بیکاری، رمان می‌نوشت و عجیب است که هیچ‌کدام نفهمیدند که آن اثر جلدانی متعلق به «بتهوون» است که همه می‌دانند. نقاش بود و در دربار تیمور شعر می‌سرود و در خانه‌اش می‌خورد و می‌خوابید و پول می‌گرفت.

در ضمن، من از بس که کرایه خانه داده‌ام، می‌دانم که سه‌هزارمیلیاردتومان چندین صفر دارد. گفتم صفر و

ادامه دارد

از هر نظری ضرر

مخمل روزهای جنگ



یوریا عالمی

● هنوز جنگ با پس نکشیده بود از کوجه‌ها، تیغ صغیر موشک خط می‌انداخت توی تاریکی روی صورت شب، پنجره‌ها چسب ترس خورده بود و سر کوجه‌ها حجله پشت حجله می‌گذاشتند. رنگ زندگی خاکستری شده بود و غم از در و دیوار شهر بالا می‌رفت و از شبکه یک و دو فضای خله را پر می‌کرد. ما بچه بودیم. نقاشی‌مان پر از تانک و مرگ بر صدام بود و صفحه دفتر انشا نیز همه دوست داشتیم خلیان بشویم که پدر دشمن را در آوریم. میان این کودک‌کی ناآرام برنامه کودک به داد ما می‌رسید. برنامه کودک پر از صدهایی بود که زنگ زندگی داشت. زنگ آن صدها برای از بین بردن تصویر زنگار گرفته کفاف می‌داد. صدای صدایشه‌های برنامه‌های عروسی و دوبلورهای انیمیشن‌های خارجی برای کودکان کار کردی شبیه کارکرد ضدهوایی داشت، یعنی اجازه نمی‌داد صدای آژیر قرمز و صفیر موشک و صدای انفجار همه زندگی ما را در بر بگیرد.

در این میان «خونه مادرزیزه‌گه» که هزارقه داشت و هزار شادی و غصه داشت و حرف‌های تازه داشت و گیاه و سبزه داشت در کنار خانه ما که موشک خورده بود و ویرانه بود و سر کوجه ما که حجله پشت حجله هم‌محله‌ای و همبازی ما سبز می‌شد به جادوی ترانه و قصه، همیشه سبزه‌زار بود و دشت‌هایش که پر از بوی خون بود همیشه بوی گل بود و اینجا که همیشه خزان بود به یمن قدم مبارک مادرزیزه‌گه همیشه بهار بود که دل وقتی مهربونه شادی میاد می‌مونه خوشبختی از رو دیوار سر می‌کشه تو خونه.

چندی پیش که فهمیدم کل مجموعه خونه مادرزیزه‌گه ۲۴ قسمت بوده غم به دلم نشست. همان غمی که وقتی چندسال پیش به محله خردسال‌ام رفته بودم در برم گرفت. قدم بلند شده است و آن کوجه دراز دیگر کوجه کوچکی است. آن میدان بزرگ میدانیکی است. آن زندگی هم کم از زندگی دارد آیا؟ با این زندگی با این همه حاشیه مسا را از متن زندگی رانده و از کودکی و آن سدادگی دور شدیم؟ چطور ۲۴ قسمت ۲۰۱۰ دقیقه‌ای برنامه عروسیکی بخش بزرگی از خاطرات جمعی نسل ما را شکل داده؟ در چه زمانه‌ای زیسته‌ایم؟ مردمان کدام قرن هستیم که قرن‌ها از خودمان جدا مانده‌ایم؟



در میان همه شخصیت‌ها و قصه‌ها و خرده‌روایت‌هایی که خونه مادرزیزه‌گه داشت، بیش از همه، مخمل و آن انزوی بی‌نظیر و میشل به در میان گذاشتن شادی‌اش با دیگران و شرکت‌کنندش در شادی دیگران، برای من جذابیت داشته و دارد. آن عشق عجیبی که مخمل به نیت پیدا می‌کند هنوز به‌نظرم برای بررسی روانشناسانه و ساخت مدلی امروزین از روابط انسانی باید مورد توجه قرار گیرد.

و قدرت تاثیرگذاری شخصیت «مخمل» هم به کارگردانی «مرضیه برومند» برمی‌گردد هم به طراحی عروسک «عادل بزوده»، هم به عروسک‌گردانی «مخمل» و هم حتی به طراحی «خونه مادرزیزه‌گه» که مخمل توش یله لم می‌داد و کلمبیز صمیمی مفخم آن را ساخته بود، اما مخمل بی‌صدای دلنشین بهرام شاه‌محمدلو، مخمل نبود. صدای گریه‌های که با تمام وجود دلش برای نیت تنگ می‌شد، بغض می‌کرد و اضطرابی در برش می‌گرفت که نکند نیت را از دست بدهد. گریه‌ای که شبیه ما بود، شبیه نسل ما. گریه‌ای که میل به انزوا داشت. میل به نیت، و ترس از دست دادن. شبیه نسلی که میل به اضطراب دلپره‌های عاشقانه داشت. میل به خوردن که به آنچه برایش ممنوع بود راز مگو بود، ندیده بود، نشنیده بود و فراموش کرده بود: عشق.

۷۷۷۷۲۴۸۰۶-۷۷۷۷۲۴۸۱۷

مبلمان اداری لونا

info@lona-co.com



لونا ، تضمین زیبایی و آرامش محیط کار شما

۷۷۷۷۲۴۷۳۹-۷۷۷۴۲۷۶۴